



کلید واژه‌ها:
اقبال یغمایی،
تدریس،
کارنامه

اقبال یغمایی

(۱۳۷۶-۱۲۹۵)

اسفندیار معتمدی

«در شش یا هفت سالگی به تهران آمدم. برادرم حبیب این‌جا درس می‌خواند و شاگرد «دارالمعلمین» بود. من هم آمدم و پیش او دو تایی در اتاقی در مدرسه «دارالشفاء» که پیش «مسجدشاه» سابق بود و حالا خراب شده، زندگی می‌کردیم... به هر حال من در تهران به مدرسه رفتم... تصدیق ابتدایی را در سال ۱۳۰۷ از این مدرسه گرفتم... [بعد] رفتم «مدرسه علمیه» که پشت میدان بهارستان بود. آن‌جا هر دو رشته علمی و ادبی را داشت. من رشته ادبی را انتخاب کردم...»

معلم عارف

یکی از معلم‌های دبیرستانم مرحوم **سیدعلی میرافضلی** بود. مردی درویش مسلک ولی دانا و فهمیده بود. اوایل سال که داشت درس می‌داد، یکی از بچه‌های کلاس آهسته شروع کرد به خواندن و ضرب گرفتن روی میز. آن مرحوم مدتی تحمل کرد و چیزی نگفت. بعد که دید طرف کوتاه نمی‌آید، گفت: «هر که هستی لوطی گری کن و بیا جلو ببینم کی هستی...» یکی از بچه‌های لث کلاس پا شد و آمد جلو. مرحوم میرافضلی پرسید: «تو خواننده‌ای که می‌خوانی؟» گفت: «بله». گفت: «الابد رقصای هم بلدی؟» طرف با پررویی جواب داد: «بله آقا، رقص هم بلدی». ایشان گفت: «بسیار خوب، بیا یک شرطی ببندیم. یک دهن تو بخوان و یک دهن من. بعد هر دو می‌رقصیم... اگر من بهتر خواندم و رقصیدم تا آخر سال دیگر حق نداری جلوی من از این کارها بکنی. قبول می‌کنی؟» آن پسر با تعجب قبول کرد. مرحوم میرافضلی گفت: «بخوان» دانش‌آموز قسمتی از یک تصنیف کوچک به‌سازاری را با نیم‌دانگ صدای خوش خواند... و [بعد] معلم خودش شروع کرد به خواندن اشعاری از مولوی: از جمادی مردم و نامی شدم / وز نما مردم ز حیوان سر زدم / ... و آن‌قدر عالی خواند که همه را مبهوت کرد. بعد هم شروع کرد به رقصیدن. اما رقصش سماع صوفیانه بود که مرسوم در اویش بود. حالت رقص و صدای مخصوصش کلاس را در یک قداست روحانی قرار داد. آن پسر هم آهسته رفت سر جایش نشست و دیگر شیطنه نکرد. من از همان لحظه شیفته این مرد شدم و آرزو کردم که ای کاش اجازه بدهد «خانه شاگردش بشوم».

اصل و نسب

اقبال یغمایی معلم، مؤلف، مترجم، مصحح، روزنامه‌نگار و مدیر بود. نسبش از سوی پدر به **امام‌زاده داود [در خور]** و از سوی مادر به **یغمای جندقی** می‌رسد. امام‌زاده داود براساس روایات محلی، از سادات جلیل‌القدر بوده است و نسب او به امام موسی کاظم (ع) می‌رسد. این امام‌زاده در اواخر عهد تیموری یا اوایل دوره صفوی به خور آمد و در آن‌جا در مسلمان کردن بقایای زردشتیان آن منطقه کوشید. از این رو مورد احترام و توجه اهالی قرار گرفت، به گونه‌ای که چون درگذشت، مزارش زیارتگاه اهالی شد.

و اما یغمای جندقی (۱۲۷۶-۱۱۹۶)، خطاط و شاعر از مردم خور، از توابع جندق و بیابانک بود. وی در زمان محمدشاه به اصرار حاجی میرزا آقاسی، صدراعظم او، به وزارت و حکومت کاشان رسید و مدت‌ها با حاج ملا احمد نراقی صاحب معراج‌السعادة، دوستی و معاشرت داشت. از تألیفات او «منشآت» به نثر شامل مکتوبات فارسی، و نیز «غزلیات»، «هجویات»، «مثنوی قاضی‌نامه»، «مراثی»، «ترجیعات»، «قطعات» و «رباعیات» باقی مانده است.

اقبال و برادر بزرگ‌ترش حبیب، نام خانوادگی خود را با استفاده از نسب مادری **یغمایی** برگزیدند. در صورتی که پدر و برادران و دیگر اقوامش شهرت «آل داوود» یافتند.

تحصیلات

اقبال در خانواده علم و تقوا به دنیا آمد. به‌طور منظم تحصیل کرد. در مکتب روستا زمزمه محبت ملایی به نام حاج حسین قلی او را شیفته درس و بحث کرد. این ملا لذت آموختن را به او چشاند و خواندن قرآن را یادش داد. هنوز یکی دو سال از رفتن به مکتب نگذشته بود که برادرش **حبیب** از تهران به دیدار پدر و مادر آمد و اقبال را با خود به تهران برد تا به جای مکتب به مدرسه رود، به جای نشستن بر تشکچه بر صندلی بنشیند و بر نیمکت تکیه زند، و به جای درس خواندن در یک ساختمان اغلب غیربهداشتی، در کلاس‌های درسی روشن به تحصیل پردازد و هم‌چون برادر زبان فرانسه و علوم تجربی و تاریخ و جغرافی بخواند. خود می‌گوید:

به سوی معلمی

استاد اقبال یغمایی پس از گذراندن دوره سه ساله اول دبیرستان، در سال ۱۳۱۲ به دانش سرای مقدماتی تهران رفت. در آنجا از درس استادان عالی مقامی چون **محیط طباطبایی**، **جلال‌الدین همایی**، **نصرالله فلسفی**، **احمد بهمنیار** و **ابوالقاسم نراقی** که «واقعا جزو نخبگان بودند و انگار همه آن‌ها برای معلمی ساخته شده بودند»، استفاده کرد و عشق و مهارت و لیاقت یافت که بر کرسی آموزگاری و پرورشکاری بنشیند و حدود ۶۰ سال علم و ادب آموزش دهد. البته اقبال یغمایی کسی نبود که فقط به گرفتن دیپلم دانش سرای مقدماتی راضی شود. او حدود ده سال پس از تحصیل در دانش سرای، دیپلم ادبی گرفت و وارد دانش سرای عالی شد و دوباره پای درس استاد جلال‌الدین همایی نشست و نزد شادروانان دکتر **لطفعلی صورتگر**، **بدیع‌الزمان فروزانفر** و **علامه سید کاظم عصار**، به کمال نزدیک‌تر شد. بویژه از درس استادان خانم **ماه منیر نفیسی** و خانم **دکتر جزایری**، زبان فرانسه خود را کامل تر و خود را برای تألیف و ترجمه کتاب‌ها و مقالات ماندنی آماده‌تر کرد. گرچه او را به دلیل اشتغال و داشتن رتبه معلمی، از ادامه تحصیلات عالی محروم کردند و فرصت نیافت که درجه لیسانس بگیرد و دوره دکتری را شروع کند، اما اقبال به یادگیرنده‌ای مادام‌العمر تبدیل شده بود و به غیر از یاد گرفتن و یاد دادن، به چیزی نمی‌اندیشید.

تدریس و اشتغال

اقبال می‌نویسد: «بعد از اتمام دانش سرای، من و یک نفر دیگر را به شاهرود فرستادند. فکر می‌کنم سال ۱۳۱۵ بود. آن‌جا یک مدرسه ملی داشت که قرار بود دولتی بشود. البته فقط کلاس اول دبیرستان داشت. ما که رفتیم، کلاس دوم را هم تشکیل دادیم و بعد هم یک کلاس سوم راه انداختیم.»

شادروان اقبال یغمایی مدت ده سال در مدارس شاهرود، دامغان و مشهد به تدریس ادبیات فارسی و زبان فرانسه اشتغال داشت و مدتی هم رییس دبیرستان بود تا آن‌که به تهران منتقل شد. در این مدت، دوره سربازی را نیز گذراند. اقبال از همان آغاز کار تدریس، به پژوهش و نوشتن نیز مشغول شد. انگیزه نوشتن را وزیر فرهنگ وقت، شادروان **علی اصغر حکمت** در او و بسیاری دیگر از معلمان کشور به وجود آورد. رسم بر این بود که وقتی می‌خواستند معلمان را به شهرستان‌ها اعزام کنند، وزیر فرهنگ با آن‌ها صحبت می‌کرد: «یکی از توصیه‌هایش این بود که هر کس هر جایی که می‌رود، سعی کند در محل خدمتش تحقیق بکند و بی کار نباشد. وزیر آیه من هم گفت، سعی کن جغرافیای آن حدود و شرح حال بزرگان آن‌جا مثل **بایزید بسطامی** را بنویسی. البته من خودم هم علاقه‌مند بودم و حکمت مرا می‌شناخت. دو سه ماه که گذشت، یک روز دیدم از طرف وزارت فرهنگ قراردادی فرستاده‌اند که فالانی شرح زندگانی بایزید بسطامی را بنویسد...»

با نوشتن زندگی‌نامه بسطامی، کار نوشتن زندگی‌نامه‌ها آغاز شد و اقبال بعد از زندگی‌نامه **خواجه نصیر طوسی**، **ابومسلم خراسانی**، **فردوسی**، **بزرگمهر** و **سید جمال واعظ اصفهانی**... و نیز شرح احوال «**وزیران علوم و فرهنگ ایران**» را نوشت. کتاب وزیران علوم و فرهنگ با شرح احوال **علی قلی خان اعتضاد السلطنه** آغاز می‌شود و به شرح حال **محمد مهدی آذر**، نود و نهمین وزیر فرهنگ (از ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۲) پایان می‌پذیرد. یغمایی، در فاصله این دو تن، از ده‌ها شخصیت فرهنگی نام می‌برد که به قول خودش «برخی از ایشان به راستی دوست‌دار معارف بوده‌اند و تا حدی که نیرو و

توان داشته‌اند، در ترقی آن کوشیده‌اند... و برخی دیگر افرادی بوده‌اند ناآشنا، بلکه بیگانه با معارف که به اقتضای زمان و جهات خاص، جای مستعدان و سزاوران را گرفته بودند.»

بخش عمده خدمات اقبال یغمایی همکاری و مدیریت در انتشار مجله آموزش و پرورش و مجله دانش آموز بود... او در سال ۱۳۲۷ به **اداره کل نگارش** وزارت فرهنگ منتقل شد و هم‌زمان، با برادرش **مرحوم حبیب یغمایی** که مدیر مجله آموزش و پرورش بود، همکاری می‌کرد تا آن‌که در سال ۱۳۲۸ مسئولیت مدیریت و سردبیری آن مجله را برعهده گرفت و به مدت چهار سال آن مجله را اداره کرد. در سال ۱۳۳۲ مجله دانش آموز را به مدت هفت سال منتشر کرد تا آن‌که به دلیل کمبود بودجه، این مجله تعطیل شد و اقبال به «**اداره کل انتشارات و نگارش**» انتقال یافت و در آن‌جا به کار ادامه داد.

دوران بازنشستگی

شادروان اقبال یغمایی در سال ۱۳۴۷ بازنشسته شد. او در همان سال، از سوی دکتر خانلری به بنیاد ایران دعوت شد و به ویرایش کتاب‌هایی که می‌خواستند چاپ کنند، پرداخت. هم‌زمان از سوی دکتر محمدامین ریاحی به وزارت فرهنگ و هنر رفت و در آن‌جا طرحی درباره نوشتن زندگی‌نامه‌های بزرگان ایران را برای جوان‌ها پیشنهاد کرد که مورد پذیرش قرار گرفت و آن‌گاه خودش مشغول کار شد و تعدادی از آن‌ها را نوشت که چاپ و منتشر شدند.

نامه اقبال

به یاد شادروان اقبال یغمایی، چند نفر از نویسندگان بزرگ ایرانی چون **ایرج افشار**، **عنایت‌الله رضا**، **منوچهر ستوده**، **محمد رضا شفیعی کدکنی** و **نصرالله پورجوادی**، مقالاتی نوشته‌اند که انتشارات هیرمند همراه زندگی‌نامه و آثار او به قلم خودش، آن را در مجموعه‌ای به نام «**نامه اقبال**» در ۷۲۸ صفحه منتشر کرده است. ما در نوشتن این مقاله از آن کتاب استفاده کردیم.

کارنامه ۶۰ سال پژوهش و نگارش اقبال یغمایی

۱. مقالات

- الف) مقالات تحقیقی (۷۸ مقاله پژوهشی تاریخی و زندگی‌نامه).
 - ب) داستان کوتاه (۳۷ نوشته و ترجمه مجله یغما و آموزش و پرورش).
 - پ) نوشته‌های تربیتی و آموزشی (۳۸ مقاله در مجله آموزش و پرورش).
 - ت) حکایت‌های کوتاه خواندنی (۵۴ مقاله در مجله یغما).
 - ث) معرفی و انتقاد کتاب (۷ مقاله در مجله یغما و نشر دانش).
۲. کتاب‌ها
- الف) ترجمه‌ها (۹ جلد).
 - ب) زندگی‌نامه‌ها (۶ جلد).
 - پ) تحقیقات تاریخی و حوادثی (۴ جلد).
 - ت) بازنگاری متون کهن فارسی (۱۰ جلد).
 - ث) تصحیح (۱ جلد).

پی‌نوشت

۱. مدرسه علمیه نخستین مدرسه‌ای است که در ایران در سال ۱۳۱۵ ق/ ۱۳۲۶ ش تأسیس شد و در آن علاوه بر دوره ابتدایی، دوره متوسطه نیز دایر شد. نخستین مدیر این مدرسه میرزا علی‌جان ناظم‌العلوم بود و پس از یک سال که او استعفا کرد، میرزا مهدی قلی‌خان هدایت (مخبر السلطنه) به مدیریت آن برگزیده شد.
۲. به اختصار از نامه اقبال، به کوشش سید علی آل‌داود انتشارات هیرمند، تهران، ۱۳۷۷.

